

به مبارکی و شادی بستان ز عشق جامی
که ندا کند شرابش که کجاست تلخکامی

غزل شماره ۲۸۳۴ از دیوان شمس مولانا:

انتخاب آگاهانه و تجربه مبارک انسان نیازمندی که بدون واسطه بیرونی و ذهنی به اصل خود زنده، و از چهار
میخ هرگونه تلخکامی، و حجاب همانیدگی رها شده است.

زنده از تو شاد از تو عایلی
مغتنی بی واسطه و بی حایلی

متصل نی منفصل نی ای کمال
بلکه بی چون و چگونه و اعتلال
مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۳۹ و ۱۳۴۰

-عایل = نیازمند

اتصال بدون کیفیت قابل توصیف و بدون چون و چگونگی و توصیف وصل و جدایی.
شادی بی سبب و مبارکی که با ذهن تجسم و سنجیده نمی شود و تنها با ناظر بودن بر ذهن و شناسایی دید
اشتباه آن، شوق و طلب رهایی در انسان زنده می شود.

تا بود کز لطف آن وعده حسن
سست گردد چار میخ کفر من

بو که ز آن خوش وعده های مغتنم
بر گشاید قفل کفر صد منم
مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۵۱۵ و ۲۵۱۶

باشد که با شناسایی مرکز همانیده و با تشخیص دردهایی چون کینه و رنجش و حسادت و پرهیز از آنها، با صبر و شکر، چهار میخ کفر و جدایی در ذهن سست گردد.

جدایی را چرا می آزمایی
کسی مر زهر را چون آزماید
مولوی، دیوان شمس، غزل ۶۸۲

باشد که وعده رهایی از قفل ذهن به واسطه شراب تسلیم و فضاگشایی در برابر اتفاق این لحظه، به حقیقت پیوندد.

یک قطره از این ساغر کار تو کند چون زر
جانم به فدا باشد این ساغر زرین را
مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۸۱

قطره ای از شراب تسلیم و فضاگشایی انسان را از تلخی مستی‌های بیرونی و از تلخی مقاومت و قضاوت می رهند و به شیرینی بی خویشی زنده می کند بطوریکه انعکاس آن از طریق ارتعاش، سازنده و طرب انگیز است.

چه شکر فروش دارم که به من شکر فروشد
که نگفت عذر، روزی که برو شکر ندارم
مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۶۲۰

شکر و سپاس از این شراب معرفت و شناسایی که شوق و نیاز واقعی انسان به زندگی و فضاگشایی را زنده و به این لحظه ابدی و مبارک آگاه می کند.

رحمتی، بی علتی، بی خدمتی
آید از دریا مبارک ساعتی
مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۲۴

شکر و سپاس از جام شرابی که تجربه فضاگشایی و ذوق و شوق طلب شناسایی هر چه بیشتر و فضاگشایی هر چه بیشتر را به انسان چشانیده و از هر گونه نیاز به اتفاق بیرون و هر گونه کام و تلخ کامی رهایی می بخشد.

برکنم من میخ این منحوس دام

از پی کامی نباشم تلخ کام
مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۶۲

شکر و سپاس از شراب تسلیم که به واسطه آن، تجربه شیرین نظارت بر ذهن و فضاگشایی به انسان نیازمند
چشانیده می شود.

من بی می ناب زیستن نتوانم
بی باده کشید بار تن نتوانم

من بنده آن دمم که ساقی گوید
یک جام دگر بگیر و من نتوانم
خیام، رباعی شماره ۱۳۲

با احترام مریم از اورنج کانتی